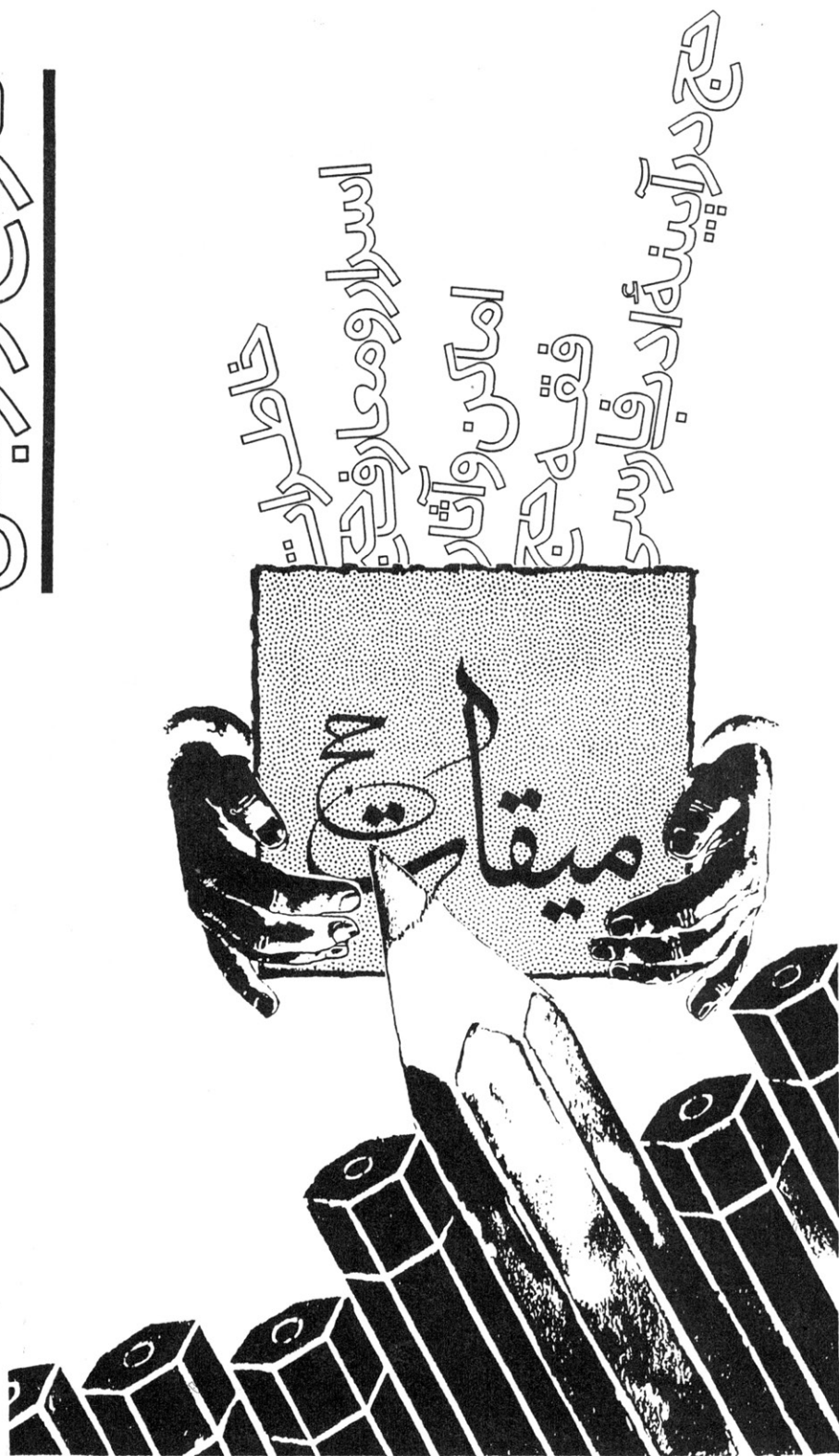


تاریخ و رجال

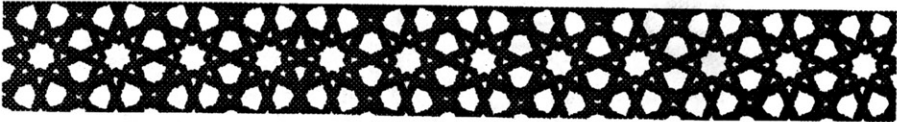


پیامبر (ص) در مدینه

«نقطه عطفی در بالندگی دعوت اسلامی»



ترجمه و اقتباس : علیر حجتی کرمانی



پیامبر اکرم - ص - در مدینه

هجرت پیغمبر اسلام - ص - از مکه به مدینه، سرفصل بزرگی در بالندگی دعوت اسلامی و نقطه عطف برجسته‌ای در تاریخ اسلام محسوب می‌شود. اگر اسلام طی گذشت سیزده سال در مکه (که سه سال از این مدت هم به صورت مخفیانه سپری شده)، بیشتر در صدد جذب پیروان و منازعات فکری با سران مشرکان بود، اینک با ورود پیامبر - ص - و اصحابش به مدینه پایه حکومتی گذارده می‌شود که سایه پهنای آن قرار بود بر سر تمام جهانیان افکنده شود و چنان درختی بارآور، همگان از میوه‌های طیبه و خوشاب آن بهره‌مند شوند.

در این حرکت چند نکته می‌تواند نظر ما را به خود معطوف سازد:

- ۱ - هجرت پیامبر - ص - ، انگیزه‌ها و کیفیت هجرت.
- ۲ - واکنش مشرکان.
- ۳ - اقدامات اولیه پیامبر - ص - در مدینه به منظور پی‌ریزی دولت کریمه اسلامی.



- ۴ - موضعگیری‌های اصحاب ادیان در مدینه.
- ۵ - تغییر قبله.
- ۶ - فراخوانی سران و امیران بلاد مجاور به اسلام.
- ۷ - ابلاغ سوره براءت در مراسم حج.
- ۸ - پذیرش آیین اسلام از طرف قبایل و طوایف.

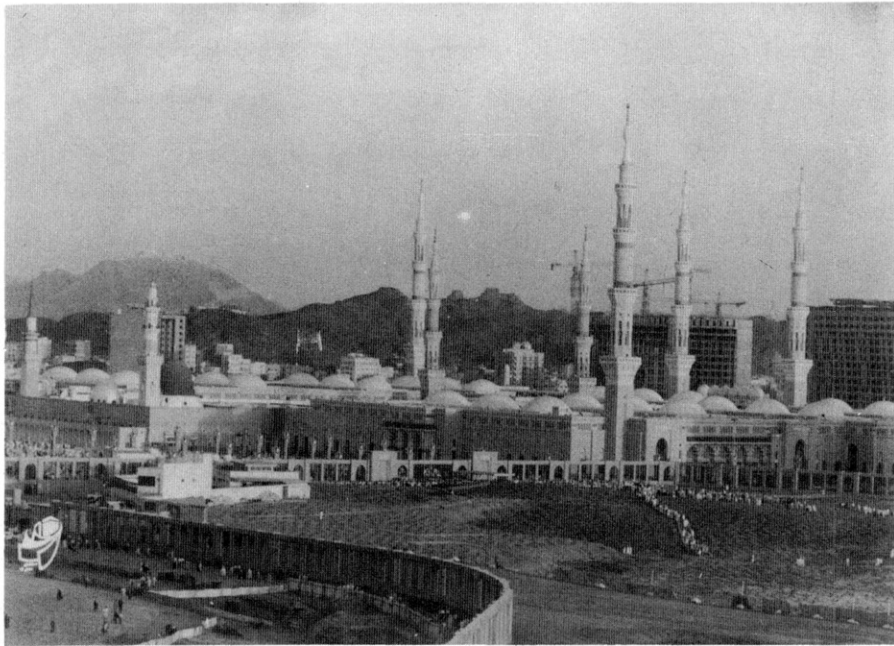
* * *

فشارها و ناملایمتهای طاق‌فرسا و روزافزون مشرکان بر شخص پیامبر - ص - و پیروان آن حضرت اقتضا می‌کرد تا رهبر اسلام در پی یافتن فضایی آزاد برای طرح دعوت خود و تحقق بخشیدن به آرمانهای والای آن باشد؛ فضایی که به دور از سمپاشیهای مخالفانش باشد و خود و یارانش بتوانند آزادانه به فرمانهای خدا و پیامبر خویش عمل کنند و آرمانهای قرآنی را که به هدف ارتقای انسانیت بر آنها نازل شده بود، جامه تحقق ببوشانند.

پیامبر - ص - پیش از هجرت به مدینه، گروهی از یارانش را به سوی حبشه روانه کرده بود و آنها علی‌رغم تلاشهای قریش توانسته بودند دل نجاشی را به دین خود متمایل سازند و در پناه حمایت او در آن دیار و در میان ترساکیشان اقامت گزینند و به آداب مسلمانی عمل کنند.

و اینک پیامبر - ص - در انتظار فرمان وحی بود تا خود نیز دست به هجرت بزند. از دیگر سو مشرکان نیز که خود متوجه گسترش آیین اسلام در شبه جزیره و بالا گرفتن ستاره بخت این آیین بودند، درصدد یافتن راهی برآمدند تا با از میان بردن مرد شماره یک این دین؛ یعنی پیامبر - ص - برای همیشه کار اسلام و پیروان آن را یکسره سازند.

سرانجام در روز پنج شنبه ۲۷ صفر سال ۶۲۲ میلادی، سران و اشراف قریش در «دارالندوه» برای اتخاذ تصمیمی واحد در این خصوص، گرد آمدند. هر یک از حاضران تدبیری اندیشیده بود. برخی حبس و غل و زنجیر را برای آن حضرت پیشنهاد می‌کردند و گروهی دیگر اصرار می‌ورزیدند که به نحوی پیامبر - ص - را از دیار خود بیرون کنند و با این کار اُلفت و یکپارچگی سابق خود را بازگردانند و دیگر این که پیامبر - ص - در پایگاه جدید خویش چه می‌کند کاری نداشته باشند!



اما این آرا و نظایر آنها نمی‌توانست برای مشرکان زخم خورده، رضایتبخش باشد و پیشنهاد بهتر به نام «ابوالحکم» (ابوجهل) به ثبت رسید که گفت: «به نظر من باید از هر قبیله دلاوری جوان را برگزید و وی را شمشیری بزان داد تا همگان ضربتی بر محمد - ص - وارد کنند و او را از پای درآورند و بدینسان مسؤولیت خون او بر گردن تمام قبایل افتد تا بنی عبدمناف هم امکان نیابند با همه قوم خویش به رویارویی بپردازند و کین محمد - ص - را بستانند.

پیشنهاد ابوجهل مورد قبول حاضران واقع می‌شود و متعاقب آن قریش دست به کار اجرای توطئه خویش می‌شوند. از طرفی پیامبر - ص - نیز از طریق وحی از توطئه مشرکان آگهی می‌یابد و فرمان هجرت به او داده می‌شود. جبرئیل او را می‌فرماید که امشب در بستر نخواب، رسول خدا - ص - نیز به علی - ع - می‌فرماید که تو امشب در بستر من بخواب و بُرد مرا به خود ببیچ. آنگاه به وی اطمینان می‌دهد که از جانب مشرکان به او آسیبی نمی‌رسد. پیامبر - ص - پس از تعیین امیرالمؤمنین - ع - برای این فداکاری بزرگ، آماده هجرت

می‌شود. بنابر آنچه ابن هشام در سیره خود آورده، آن حضرت مشتی خاک برمی‌گیرد و در هوا می‌پراکند و آیات ۱ تا ۹ سوره یس را تلاوت می‌کند^۱ و بدین معجزه خود را از چشم مشرکان نهفته می‌دارد.^۲

به این ترتیب یکی از شکوهمندترین مقاطع تاریخ اسلام رقم می‌خورد. و با یاری خداوند و تدبیر پیامبر - ص -، اسلام فضایی گسترده‌تر و آماده‌تر برای رشد و بالندگی خود می‌یابد.

به نوشته تواربخ، پیامبر - ص - هجرت خود را با ابوبکر آغاز می‌کند. علاوه بر ابوبکر شخصی به نام «عبدالله بن ارقط»، به عنوان راهنما، آن حضرت را همراهی می‌کرد. یکی دیگر از عواملی که موجب شد تا پیامبر - ص -، علی - ع - را از پس خویش در مکه بگذارد و خود رهسپار مدینه شود این بود که امانات مردم نزد آن حضرت بود و پیامبر - ص - وظیفه خود می‌دید که امانتهای مردم را به آنها بازگرداند. از این رو علی - ع - را فرمان داد تا در مکه بماند و امانات مردم را تحویل صاحبانشان دهد و سپس خود به همراه تنی چند از اعضای خانواده خود و پیامبر - ص - به آنها ملحق شود.

از دیگر سو، مشرکان که با شمشیرهای آخته، خانه پیامبر را تحت محاصره خویش درآورده بودند، فرصت را غنیمت شمرده دست به حمله زدند، اما در کمال تعجب علی - ع - را در بستر آن حضرت دیدند و تازه پی بردند که پیغمبر - ص - بطرزی معجزه آسا از چنگ آنها جان سالم به در برده است. لذا اقدام به بازپرسی از علی - ع - کردند و آن حضرت نیز با مقاومت در برابر آنها پرسشهایشان را بی‌پاسخ گذاشت!

پیغمبر و همراهانش نخست در غاری در کوه ثور (کوهی که در جنوب مکه واقع است) مأوا گزیدند. ابوبکر نیز به عبدالله پسرش فرمان داده بود که گوش به سخنان مردم دهد و اخبار مکه را هر شب به آگاهی آنها برساند. همچنین اسما دختر ابوبکر نیز شبانه برای آنها آب و غذا می‌برد.

اقامت در غار ثور، سه شب و سه روز به درازا انجامید. و صبح روز چهارم اول ربیع الأول سال یکم هجری، آنها از غار به قصد عزیمت به مدینه بیرون آمدند. بنابر قول اسما کسی نمی‌دانست که آن حضرت و همراهانش روی به کجا دارند؟

قریش که از هجرت پیامبر - ص - مطلع شده و جستجوهای اولیه آنها بی ثمر واقع شده بود، صد شتر جایزه برای کسی که پیامبر را بیابد، تعیین کرد. پیامبر - ص - و همراهانش به راهنمایی «عبدالله بن ارقط» با عبور از وادیها و بادیه‌ها، در روز دوشنبه هشتم ربیع الأول - علی الأصح - ظهر هنگام به قبا رسیدند. از طرفی مردم مدینه که خبر هجرت پیامبر اکرم - ص - را دریافت کرده بودند، هر روز پس از اقامه نماز صبح از خانه‌های خود به سمت بیرون شهر خارج می‌شدند و انتظار قدوم مبارک آن حضرت را می‌کشیدند و چون گرما شدت می‌یافت به خانه‌های خود برمی‌گشتند. رسول خدا - ص - در قبا اتراق کرد و روز جمعه نوزدهم ماه ربیع الأول سال نخست هجری عزم حرکت به مدینه فرمود. از مهم‌ترین وقایع دوران اقامت پیغمبر - ص - در قبا، یکی ساختن اولین مسجد در اسلام در آن ناحیه و دیگری اقامه نخستین نماز جمعه در آنجا بوده است.

طبری، مدت اقامت پیامبر - ص - را در قبا ۱۴ روز می‌داند. و درباره مسجد قبا گوید: این مسجد نخستین مسجدی است که در اسلام بنا شد. ^۳ خطبه‌ای که پیغمبر - ص - در اولین نماز جمعه اسلام ایراد فرموده چنین بوده است:

«خدا را سپاس می‌گزارم و او را می‌ستایم و از او مدد می‌جویم و از او آمرزش می‌طلبم و هدایت را خواستارم، و به او ایمان می‌آورم و ناسپاسی‌اش نمی‌کنم و با آنان که ناسپاسی‌اش کنند ستیز می‌ورزم.

یکتایی و بی‌انبازی خدا را شهادت می‌دهم و اقرار به بندگی و رسالت محمد - ص - دارم؛ کسی که خداوند او را با هدایت و نور وحی و موعظت در زمانی که پیامبر نبود و دانش کاستی گرفت و مردم به گمراهی اسیر آمدند و به قیامت نزدیک شدند و با مرگ همنفس گشتند، به رسالت برگزید.

و هر که خدا و پیغمبرش را فرمان برد، ره یافته و آن که او را نافرمانی کند روی از حق برتافته و در گمراهی، برون از حد تاخته.

شما را به تقوای خدا سفارش می‌کنم که این بهترین سفارش مسلمانی به یک مسلمان دیگر است؛ بر این که او را به آخرت‌اندیشی ترغیب کند و به تقوای خدا فرمانش دهد. پس برحذر باشید از آنچه خدا شما را از خودش برحذر داشته، و برتر از این هیچ نصیحتی و بالاتر از این هیچ موعظتی نیست، و هشدارید که تقوای خدا



خشم خدا را جلوگیری می‌شود و از عقوبت او در امان می‌دارد، و تقوای خدا صورتها را نورانی و سپید می‌کند و خدا را خشنود می‌دارد و منزلت شما را می‌افزاید.»

چنانکه گفته شد پیامبر - ص - پگاه روز جمعه نوزدهم ماه ربیع الاول سال نخست هجری از قبا به مدینه رفت.

یکی از دل‌انگیزترین گوشه‌های حرکت هجرت به مدینه، کیفیت انتخاب مسکن آن حضرت در آن دیار است. نوشته‌اند که چون آن حضرت به همراه یارانش وارد مدینه شد، سران طایفه «بنی‌سالم بن عوف» به استقبال آن حضرت شتافته عرضه داشتند: پیش ما بمان که ما با افراد و سلاح خود از حمایت شما فروگذار نمی‌کنیم. لیکن پیامبر به آنها فرمود: راه شتر را باز گذارید که او خود مأمور به انتخاب است (خَلَوْا سَبِيلَهَا فَانْهَاهَا مَأْمُورَةٌ).

از هر محله که عبور می‌کرد، اشراف و بزرگان آن محله همین تقاضا را از وی می‌کردند و هر یک سعی داشتند تا پیامبر - ص - را در بین خود مأوا دهند و این افتخار بزرگ را نصیب خود سازند، اما پیغمبر - ص - به همه همان جواب نخست را تکرار می‌کند.

مردم با شوق و التهاب منتظر بودند که شتر در کجا زانو به زمین می‌نهد. سینه‌ها می‌تپید و چشم‌ها در چشمخانه قرار نداشت ... عاقبت شتر در زمینی متعلق به دو پسر بچه یتیم از «بنی‌مالک بن التجار» که تحت قیمومیت «معاذ بن عفراء» بودند، زانو بر زمین نهاد. اما شتر باز برخاست و چند گامی رفت و مجدداً به همان جا برگشت و زانو بر زمین زده بدین سان هجرت پیامبر - ص - علی‌رغم میل کافران و مشرکان، با توفیق تمام به انجام رسید و از آن تاریخ شهر یثرب را «مدینه‌النبی» و بعدها «مدینه» خواندند.

پس از آن که شتر منزلگاه پیامبر را مشخص کرد، «ابویوب انصاری»، بار سفر رسول خدا - ص - را به خانه خویش برد و پیامبر هم به باروبنه خویش ملحق گردید و در خانه «ابویوب» مأوا گزید. گویند آن حضرت، از صاحبان آن زمین جویا شد و «معاذ بن عفراء» پاسخ داد: این زمین از آن سهل و سهیل پسران عمرو هستند که تحت سرپرستی من به سر می‌برند و من می‌توانم رضایت آنها را جلب کرده، زمین را از آنها بستانم تا شما مسجد خود را بسازید.

پیامبر - ص - با اندک اثاث زندگی خویش، در طبقه تحتانی خانه ابویوب سکونت

داشت تا روزی که مسجد و خانه‌های زنانش آماده گردید. ابویوب از این که رسول خدا - ص - در طبقه پایین و خودش در طبقه بالا زندگی می‌کرد، ناراحت بود لذا به حضرت پیشنهاد کرد که طبقه بالا را برای سکونت خویش بگیرد اما پیامبر - ص - با فروتنی و تواضع به او فرمود:

«برای ما و میهمانان ما همین راحت‌تر است که در طبقه پایین ساکن باشیم.»

ساخت مسجد نبوی با شور و اشتیاق مسلمانان آغاز گردید. حضرت نیز همراه و همدوش اصحاب خود به آنها کمک می‌کرد. اصحاب همچنین برای دادن روحیه به یکدیگر و ایجاد فضایی صمیمی تر سرودها و اشعاری می‌خواندند؛ یکی از آنها می‌سرود:

لئن قعدنا والنبي يعمل
لذاك منا العمل المضلل

«اگر ما بنشینیم در حالی که پیغمبر - ص - کار می‌کند، کار ما بسی گمراهانه خواهد

بود.»

همچنین باهم می‌سرودند:

لا عيش إلا عيش الآخرة
اللهم ارحم الانصار والمهاجرة

«زندگی‌ای جز زندگی آخرت نیست، خدایا! انصار و مهاجران را رحمت فرما.»

ورسول خدا - ص - نیز در پاسخ این بیت سرود:

لا عيش إلا عيش الآخرة
اللهم ارحم المهاجرين والأنصار

«زندگی‌ای جز زندگی آخرت نیست، خدایا! مهاجران و انصار را رحمت بفرما.»

در بحبوحه همین حرکت بود که یکی از تعیین‌کننده‌ترین مظاهر و رخدادهای پیچیده در تاریخ اسلام، به ظهور رسید. برخی از اصحاب در حین ساختن مسجد، «عمار بن یاسر» را با گذاردن خشته‌های سنگین بر دوش و دستش گرانبار کرده بودند. عمار که توانش رفته بود، چون به پیامبر - ص - رسید عرضه داشت: «ای پیامبر! مرا کشتند، بیش از آنچه خود می‌برند بر من بار می‌کنند.»

ام سلمه، همسر پیامبر - ص - گوید: رسول خدا را دیدم که گیسوان افتاده عمار را بدست خویش می‌افشاند و می‌گفت:

«ويح ابن سمية، ليسوا بالذين يقتلونك، انما تقتلك الفئة الباغية.»

«افسوس بر پسر سمیه، اینان کسانی نیستند که تو را می‌کشند بلکه گروه بیدادگر تو را به قتل می‌رسانند.»



صحت پیشگویی پیامبر - ص - چندین سال بعد، در جنگ صفین به اثبات رسید و شهادت او به دست معاویه، حقانیت سپاه امام علی - ع - را بر همه ثابت کرد. پس از آن که مسجد پیامبر - ص - و خانه‌های همسرانش مهیا گردید، آن حضرت خانه ابویوب را به قصد رفتن به خانه خویش ترک کرد.

از این پس، تلاشها و کوششهای پیامبر - ص - ویژگی متمایزی به خود گرفت. هر اندازه که آن حضرت در مکه در سر راه دعوت خویش با موانع و عوائق فراوانی روبرو بود، اینجا با میدانی فراخ و امکاناتی مهیا و دل‌هایی مطیع و گوشه‌هایی شنوا روبرو بود. پیامبر - ص - نیز با عنایت به این فضای تازه، دست به اقداماتی زد که هر کدام در پیشبرد دعوت اسلام نقش بسزایی داشتند. این اقدامات را می‌توان در بندهای زیر خلاصه کرد:

- نحوه اذان برای اقامه نماز.

- ایجاد روابط دوستانه میان خود و یهود در مدینه به قصد همزیستی مسالمت‌آمیز.
- ایجاد روابط دوستانه میان خود و قبایل عرب مجاور با مدینه. حکمت این حرکت دو چیز بود؛ یکی برقراری امنیت برای مسلمانان داخل مدینه و دیگر زمینه‌سازی برای ورود اسلام در آن قبائل.

- روانه ساختن نمایندگان و سفیرانش به دربارهای شاهان و امیران برای دعوتشان به اسلام. این حرکت ابتکاری پیامبر - ص - را، از نظر عظمت و قدرت تأثیر آن، فقط می‌توان با بزرگی حرکت هجرت برابر دانست.

- استقبال پیامبر - ص - از وفود (و هیأت‌هایی) که به خدمتش می‌رسیدند تا مستقیماً به دست حضرت مسلمان شوند. پیامبر - ص - نیز پس از آن که هر گروهی مسلمان می‌شدند یک یا تنی چند از قراء و معلمان اصحاب خود را با آنها روانه می‌کرد تا آداب آیین تازه و تفسیر برخی آیات قرآن را به آنها بیاموزد.

- انتشار اخبار مربوط به پیامبر - ص - و آیین نو میان مردم.

- غزوات آن حضرت نیز به نوبه خود سهم بسزایی در نشر آیین جدید داشت. در این غزوات، حضرت رسول - ص - مطابق اوامر قرآن به یکدست قرآن و به دست دیگر سلاح برمی‌گرفت و به رویارویی مخالفان و مشرکان می‌رفت.

افزون بر آنچه که در بندهای بالا ذکر گردید، برخی امور دیگر نظیر سخنرانیهای آن حضرت و همچنین ایجاد مؤاخات (برادری) میان مسلمانان، آن هم در مقرّ جدید آن حضرت در نشر و گسترش اسلام بهره‌شایانی داشت.

بنابر نقل طبری^۴ خطبه‌ای که پیامبر -ص- در قبا ایراد فرمود، نخستین خطبه آن حضرت بود، اما اولین سخنرانی پیامبر اکرم -ص- پس از ورود به مدینه، بدین مضمون است:

«ای مردم! برای فردای قیامت خود چیزی پیش فرستید، می‌دانید که خداوند شما را در بازار قیامت خواهد خواند و گله‌بی‌چوپان شما را فرا می‌خواند در حالی که او را هیچ مترجمی نیست و حاجبی نباشد که جلو او را سد کند، سپس پروردگارش بدو فرماید: مگر فرستاده‌ام به سوی تو نیامد و تو را آگاه نساخت؟ مگر تو را مال و ثروت نداده بودم و بر تو افضال نکرده بودم؟ پس تو برای خود چه کار کردی؟

آنگاه او به راست و چپ نظر می‌اندازد و چیزی نمی‌بیند، سپس روبروی خود را می‌نگرد و غیر دوزخ نمی‌بیند. بنابر این هر که می‌تواند ولو با بخشیدن پاره‌ای خرما خود را از آتش دوزخ دور بدارد، حتماً دست به کار شود. و هر که نتوانست از گفتن سخنی نیک دریغ ندارد که به ازای هر حسنه ده حسنه همانند آن به شما داده می‌شود تا هفتصد برابر. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.»

خطبهٔ دوّم پیامبر -ص- در مدینه نیز چنین بوده است:

«حمد و سپاس از آن خداست، او را می‌ستایم و از او مدد می‌جویم، از بدیهای خود و کردارهای زشت به خداوند پناه می‌بریم. هر که را خدا هدایت کرد او را گمراه کننده‌ای نیست و هر که را گمراه فرمود برای او رهنمایی نیست. و به یکتایی خدای بی‌انباز گواهی می‌دهم. بهترین سخن، (آیات) کتاب خدای تبارک و تعالی است. رستگار شد آن که خدا در دلش قرآن را بیاراست و پس از کفر ورزیدنش به نعمت اسلام برخوردارش ساخت و خداوند این قرآن را بر سخن مردم ترجیح داد و برگزید، که قرآن بهترین حدیث و بلیغ‌ترین است. آنچه خدا دوست دارد، دوست بدارید و از بُنی‌جان به خدا مهر بورزید و از کلام و ذکر خدا ملول نگردید و دست‌هاتان را از آن دور ندارید.

بدانید از هر آنچه خداوند می‌آفریند فقط قرآن است که برمی‌گزیندش و خداوند آن را بهترین اعمالش نامیده و آن را از بندگانش برگزیده و سخنی نیک است و در آن همهٔ حلال و حرامها برای مردم به شرح آمده است.



پس خدا را بپرستید و به او شرک نوزید و از او پروا کنید، چنانکه او را سزد و با کردار نیک خود، آنچه را که به دهانها تن می‌گویید جامهٔ راستی ببوشانید و به روح خدا در میان خویش محبت ورزید و بدانید که خداوند خشم می‌گیرد اگر پیمانش شکسته گردد. والسلام علیکم.»

امضای معاهده‌ای میان پیغمبر - ص - و یهود

یکی از تدابیر جالب حضرت رسول - ص - در بدو ورود به مدینه، نوشتن معاهده‌ای میان خود و یهود بود. این اقدام می‌تواند بخوبی بیانگر طرز تفکر آن حضرت در خصوص آزادی ادیان و همچنین اصل بزرگ همزیستی مسالمت‌آمیز باشد.

در این پیمان، که بنا به نقل ابن هشام بسیار طویل است، به نکاتی اشارت رفته و هر دو طرف را ملزم به رعایت آن نموده است؛ از جمله: یهود وظیفه دارند تا زمانی که مؤمنان (مسلمانان) در جنگ هستند هزینهٔ جنگ را بپردازند، یهود دین خود را دارند و مسلمین هم بر آیین خویش هستند و دوستان و متحدانشان نیز در امانند مگر آن که پا از حد خود فراتر نهد و دست به گناه گشاید که در این صورت فقط خود و خانواده‌اش به در دسر و هلاکت می‌افتد.

مؤاخات (پیمان برادری) میان مهاجران و انصار

پیغمبر - ص - همزمان با بهبود بخشیدن به موقعیت خود و پیروانش، با پیروان ادیان دیگر، از اصلاحات داخلی در میان پیروان خود نیز غافل نبود و می‌کوشید در جهت تربیت آنها هم به گونه‌ای که رنگ جاهلیت را از دست دهند و خوی خدایی را بگیرند، در یغ نوزد.

نوشته‌اند که پیغمبر میان مهاجران و انصار پیمان برادری برقرار کرد و به آنها فرمود: «به خاطر خدا، دو به دو یکدیگر را برادر گیرید.» آنگاه دست امیر مؤمنان را گرفت و فرمود: «این هم برادر من است.» از کسانی که با یکدیگر بدین روش برادر شدند می‌توان افراد ذیل را نام برد: حمزه با زید بن حارثه، جعفر بن ابوطالب با معاذ بن جبل (اگر چه جعفر در آن هنگام در حبشه بوده است) ابوبکر با خارجهٔ خزرجی، عمر با عتبان بن مالک خزرجی و ...

مشکلات رسول خدا - ص - در مدینه

پیغمبر در مدینه خود را با سه طایفه روبرو می‌دید:

نخست: طایفه مهاجران فقیر که برای کسب آزادی و فرار از ظلم و ستم مشرکان، شهر و دیار و مال و ثروت خویش را فدا کرده، پس از هجرت پیامبر - ص - یگان یگان یا بصورت دستجمعی از مکه به مدینه آمده بودند. اغلب اینان در مکه تجارت می‌کردند و از این رهگذر به ثروت فراوانی دست یافته بودند. قرآن درباره این گروه فرماید: «للفقراء المهاجرین الذین أخرجوا من دیارهم و أموالهم یبتغون فضلاً من الله و رضواناً و ینصرون الله و رسوله أولئک هم الصادقون.»

دوم: افراد دو قبیله اوس و خزرج که پیامبر - ص - را مورد محبت و مهر خود قرار دادند و یا ریش کردند و از نوری که بر آن حضرت فرو فرستاده شده بود، پیروی نمودند. پیشنه اکثر اینان کشاورزی و باغداری بود و جمعیت زیادی از یاران پیامبر - ص - را تشکیل می‌دادند: خداوند در وصف آنها چنین فرموده است: «والذین تبوءوا الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر إلیهم ولا یجدون فی صدورهم حاجة مما أوتوا و یؤثرون علی أنفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فأولئک هم المفلحون.»^۵

سوم: یهودیان مدینه که همواره آتش افروز جنگ و دشمنی میان اوس و خزرج بودند و رسالت محمد - ص - و نیز یاران و پیروان آن حضرت را به ریشخند می‌گرفتند. وجود این سه طایفه و عوامل دیگر ایجاب می‌کرد تا پیغمبر - ص - در اندیشه افکندن طرحی نو و دمیدن روحی تازه در جامعه مدینه باشد. پیغمبر - ص - بدین منظور با امضای معاهده با یهود آنها را به برخورداری از آزادیهای خصوصی و دینی‌شان مطمئن ساخت و به آنها تفهیم کرد که حمایتشان می‌کند و در مقابل با آنها شرط کرد که ایشان نیز از وی و آیین و پیروانشان دفاع کنند.

در ارتباط با شکاف طبقاتی در جامعه مدینه و از بین بردن فقر و غنای مفرط نیز با ایجاد پیمان برادری در میان آنها کوشید تا این فاصله را به نحوی از میان بردارد. انصار، چنانکه گفته شد، اهل کشاورزی و باغداری بودند و مهاجران که پیشه غالب آنها تجارت بود به جایی آمده بودند که نه سرمایه‌ای داشتند و نه کاری جز تجارت بلد بودند. انصار در کمال ایثار



و فداکاری، قرار گذاشتند تا زمین‌های مهاجران را نیز تحت رعایت و کشاورزی بگیرند. محصول آن را بطور یکسان و مساوی میان خود تقسیم کنند.

البته تلاش پیامبر - ص - برای رفع این فاصله طبقاتی به همین مورد ختم نمی‌شود. آن حضرت برخی غنایم را، مثل اموال یهود بنی‌نضیر، به مهاجران اختصاص داد و فقط سه نفر نیازمند انصاری را در این غنیمت با آنها شریک ساخت و به ایشان فرمود: اگر می‌خواهید اموال و خانه‌های خود را با مهاجرین قسمت کنید و با آنها در این غنیمت مشارکت جوید و اگر می‌خواهید خانه‌ها و اموالتان از خودتان باشد و چیزی از این غنیمت برای شما تقسیم گردد. انصار پاسخ دادند: ما اموال و خانه‌های خود را با مهاجران قسمت می‌کنیم و غنیمت را هم به ایشان می‌دهیم و در آن با مهاجران مشارکت نمی‌کنیم.

بدین سان انصار جوانمردی و مروّت را در حق مهاجران به نمایش گذاردند چنانکه خود مهاجران درباره آنها می‌گفتند. هیچ کس را مثل انصار مدینه ندیدیم، در مواسات با ما بخوبی عمل کردند و اموال خود را به ما بخشیدند و ما را در پیشه و کار خویش مشارکت دادند تا آنجا که می‌ترسیدیم همه اجر و پاداش خداوند نصیب آنها گردد.

تشریح اذان

یکی دیگر از فرازهای مهم در بدو ورود پیغمبر - ص - به مدینه، تشریح اذان بوده است. داستان از این قرار بود که مردم برای گزاردن نماز در غیر وقت خود پیش پیامبر - ص - می‌آمدند. در اینجا نقل مورخان شیعه و اهل سنت باهم در شرح این حادثه تاریخی تفاوت می‌یابد. بنابر نقل ابن هشام پیغمبر برای رفع مشکل فوق در اندیشه آن بود که مثل یهود از بوق برای آگاهی دادن مردم به وقت نماز و یا مثل مسیحیان از ناقوس استفاده کند. لیکن از این امر منصرف گردید و با یاران خود به مشورت پرداخت. عبدالله بن زید خزرجی خدمت آن حضرت خوابی را که دیده و در آن جملات اذان را از مردی سبزپوش شنیده بود نقل می‌کند. پیامبر - ص - نیز خواب او را رؤیای صادقانه و حق قلمداد کرده به بلال می‌فرماید که همان جملات را به عنوان اذان بگویند. در همین حین عمر بن خطاب هم که در خانه‌اش عبارت اذان را شنیده، شتابان پیش رسول الله - ص - می‌آید و می‌گوید: من نیز در خواب خود عین این

عبارات را شنیده‌ام. پیامبر نیز با شنیدن عمر می‌فرماید: «فله الحمد».

یهود و آغاز دشمنی با اسلام

یهود که شاهد اوج و ترقی روزافزون پیامبر - ص - و اسلام در مدینه شدند، کمر به دشمنی با آن حضرت بستند و به حسدورزی و کینه‌توزی پرداختند. البته عده‌ای از سران و مردان اوس و خزرج نیز که هنوز بر شرک و بت‌پرستی خود باقی مانده بودند و از ترس جان‌تظاهر به مسلمانی می‌کردند با آنها همدستان شدند.

احبار یهود برای آن که پیشوای آیین جدید را با شکست روبرو سازند و شوکت آن حضرت را درهم شکنند و رونقش را به کساد مبدل سازند، پیوسته نیرنگ به کار می‌بردند و حق را با باطل می‌آمیختند تا شاید به مراد خود برسند. نام عده‌ای از اینان به روایت مورخان چنین است: حئی بن اخطب، سلام بن مشکم، کنانه بن ربیع، سلام بن ابی‌الحقیق، کعب بن اشرف، عبدالله بن صوری الاعور که گفته‌اند در حجاز کسی از او به تورات دانانتر نبود، رفاعه بن قیس، رافع بن ابی‌رافع، عبدالله بن سلام و ...

درباره عبدالله بن سلام نوشته‌اند که وی دانشمندی بخرد بود و با کارشکنی‌های همکیشان خود علیه پیامبر - ص - مخالفت می‌کرد. وی گوید: وقتی نام رسول خدا - ص - را شنیدم و اوصافش را دریافتم و اسم و زمانش را که انتظار آن را می‌کشیدم دانستم، بسیار خوشحال و شادمان بودم تا این که پیغمبر به مدینه آمد. وقتی آن حضرت در قبا منزل گرفت، مردی خبر او را به ما رساند و من در آن هنگام بالای درخت خرمایم بودم و عمهام پایین درخت نشسته بود. همینکه آن مرد خبر ورود پیامبر را گفت تکبیر گفتم. و چون عمهام با شگفتی بر من اعتراض کرد، گفتم: او برادر موسی بن عمران و همکیش اوست. و عمهام پرسید: این همان پیامبری است که به ما خبر داده‌اند در آخرالزمان می‌آید؟ گفتم: آری. آنگاه عمهام نیز ایمان آورد.

وی در ادامه همین حدیث گوید: سپس خدمت پیامبر - ص - رسیدم و به آیین اسلام گرویدم و دوباره نزد خاندانم بازگشته آنها را به اسلام خواندم. اما مسلمانی خود را از یهود مخفی کردم.



سپس نزد پیامبر - ص - بازگشتم و عرض کردم: من مایلیم که شما مرا در یکی از اطاقهای منزلت جا دهی و از چشم یهود نهانم بداری و سپس از آنها جویای من شوی و ببینی درباره من چه می‌گویند، چون اگر آنها از مسلمانی من آگاهی یابند، زبان به عیب من می‌گشایند.

رسول خدا - ص - پیشنهاد مرا پذیرفت. یهود خدمت آن حضرت آمدند و با وی در گفتگو شده از او سؤالاتی پرسیدند. سپس پیامبر - ص - از آنها پرسید: ابن سلام در میان شما چگونه مردی است؟ گفتند: او سید و سرور ما و علامه و دانای ماست. من با شنیدن قضاوت آنها برون آمده گفتم: پس از خدا پروا کنید و آنچه را که محمد - ص - آورده بپذیرید به خدا سوگند شما نیک می‌دانید که او رسول خداست و در تورات نام و صفت او را مکتوب دیده‌اید. و بدانید که من به رسالت او گواهی می‌دهم و بدو ایمان می‌آورم و او را تصدیق می‌کنم.

یهودیان که متحیر مانده بودند، گفتند: تو دروغ می‌گویی، و زبان به طعن من گشادند. از این پس مسلمانی خود و خانواده‌ام را عیان کردم و عمه‌ام نیز اسلام آورد. دیگر از همین یهودیان دانشمند که مشرف به آیین اسلام شدند «مُخیرِیق» بوده است. مردی دانا و توانگر. وی تا روز جنگ أحد همچنان به کیش یهود بود. اما در جنگ أحد خود را به اردوگاه مسلمین رساند و در آن جنگ به شهادت رسید. نکته این که جنگ أحد در روز شنبه واقع گردید. اما مخیرِیق با بی‌اعتنایی به این که شنبه در دین یهود چه جایگاهی دارد، خطاب به یهود گفت: ای یهودیان! شما بخوبی می‌دانید که وظیفه دارید محمد - ص - را یاری کنید. آنگاه خود سلاحش را برگرفت و آنقدر جنگید تا شهید شد.

تنی چند از یهودیان نیز به اسلام گرویدند، حال آن که در دل هنوز بر کیش خود بودند. اینان عبارت بودند از: سعد بن حنیف، نعمان بن اوفی، عثمان بن اوفی و زید بن لُصیْت. عده‌ای دیگر از آنها نیز بی آن که دَرّه‌ای به آیین پیغمبر - ص - تمایل نشان دهند، متعصبانه به کینه‌توزی و دشمنی با آن حضرت پرداختند که عبارتند از: ابویاسر بن اخطب، حُیّی بن اخطب؛ دو تن از کسانی که در عداوت با آن حضرت گوی سبقت را از همگنان خود ربوده بودند.

این در حالی است که پیش از مبعث، یهودیان با اوس و خزرج که گفتگو می‌کردند، خبر از بعثت پیامبری عرب می‌دادند و به آن مباحثات می‌کردند. معاذ بن جبل در همین خصوص به آنها می‌گوید: از خدا پروا کنید و مسلمان شوید. شما پیش از آن که محمد - ص - مبعوث شود و ما مشرک بودیم، خبر از بعثت او می‌دادید و اوصافش را برای ما باز می‌گفتید. اما یهودیان که در تعلل و تسویف، یدی طولوا و زبانی دراز داشتند، می‌گفتند: او چیزی را که ما می‌شناسیم نیاورده و او کسی نیست که ما اوصافش را برای شما می‌گفتیم.

مباحثات و مناظرات پیامبر - ص - با اصحاب ادیان و ارباب مذاهب آسمانی نیز، از جمله حوادثی بود که با توجه به فضای آزاد مدینه به پیغمبر - ص - امکان می‌داد تا پیام دعوت خویش را به آنها ابلاغ کند. گاه یهودیان و مسیحیان در مناظره تاب نمی‌آوردند و متشبث به راههای دیگر می‌شدند.

از جمله آورده‌اند که هیأتی شصت نفره از مسیحیان نجران که چهارده تن از سرانشان نیز در آن حضور داشتند به مدینه آمدند تا با حضرت پیغمبر - ص - مناظره کنند. آنها وارد مسجد پیامبر شدند رسول خدا در آن هنگام مشغول خواندن نماز عصر بود. مسیحیان را نیز وقت نیایش فرا رسید لذا برخاسته به سمت مشرق رو کردند تا نماز بگذارند. رسول الله - ص - به مسلمانان فرمود که اجازه دهند تا مسیحیان نماز بخوانند. پس از خواندن نماز آنها به مناظره و مجادله دربارهٔ مسیح و مادرش پرداختند. داستان گفتگوهای آنها در سورهٔ آل عمران نازل شده است. آنها که حرفهای رسول خدا - ص - را انکار می‌کردند به پیشنهاد پیغمبر دعوت به مباحثه شدند. در قرآن چنین آمده است:

«تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَانَنَا وَأَبْنَاكُمْ وَنِسَائِنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.»

اما مسیحیان که ثابت قدمی پیامبر - ص - را در این دعوت دیدند و خود را شکست خورده می‌یافتند از مباحثه سرباز زدند و به آن حضرت عرضه داشتند که یکی از یاران خود را به عنوان حکم برای آنها روانه کند تا اموالشان را با صلاح‌دید او برای پیغمبر - ص - بفرستند. پیامبر نیز ابوعبیده را بدین مهم روانه داشت.

این صحنهٔ شکوهمند در تاریخ اسلام به عنوان «روز مباحله» نامیده شده است. ناگفته



نماند که مطابق نقل بسیاری از تواریخ و همچنین نویسندگان شیعه، پیامبر - ص - از میان فرزندان حسن و حسین - علیهما السلام - و از زنان، فاطمه دخترش و علی را نیز به عنوان «نَفْس» نامزد این حرکت بزرگ کرد و نجرانیان با شناسایی آنها دچار هراسی بزرگ شده از مباحله منصرف گشتند.

علاوه بر مناظراتی که به آنها اشارت رفت، مخالفان از راههای دیگری نیز وارد می شدند تا مگر در کار گسترش و رواج اسلام خلل وارد کنند. به عنوان مثال «شاس بن قیس» سالخورده‌ای که بر کفر خود همچنان پا بر جا مانده بود و به مسلمانان بسیار حسد می ورزید، روزی بر عده‌ای از مردان اوسی و خزرج گذشت که در کنار هم و در فضایی دوستانه نشسته و گرم گفتگو بودند. این اُلفت و دوستی آتش غضب را در نهاد شاس شعله‌ور ساخت و وی را یاد درگیریها و اختلافات این دو قبیله در ایام جاهلیت انداخت. لذا جوانی یهودی را دستور داد تا در جمع مردان اوس و خزرج بنشیند و خاطرات جنگ «بعثت» (جنگی که دوران جاهلیت میان اوس و خزرج اتفاق افتاده و به پیروزی اوس انجامیده بود و سران هر قبیله در آنها کشته شده بودند) را برای آنها تجدید کند. جوان اشعار و رجزهایی را که پهلوانان در آن جنگ خوانده بودند، خواند و مردان اوس و خزرج را به تحریک علیه یکدیگر واداشت. عاقبت آنها رودر روی هم ایستادند و زبان به منازعت و مُفاخرت گشودند و نهایتاً خواستار سلاح شدند تا به روی هم شمشیر بکشند. رسول خدا - ص - که از این فتنه آگاهی یافته بود، شتابان به سوی یاران خویش رفت و با بیان معجز نشان خود، مسلمین را مورد خطاب قرار داد و فرمود: مسلمانان! خدا را در نظر داشته باشید، آیا پس از آن که خداوند شما را به اسلام هدایت کرد و بر شما اکرام فرمود و بر روی جاهلیت خط بطلان کشید و از کفر نجاتتان بخشید و قلبهاتان را به هم پیوست و در حالی که هنوز من در میان شما زنده هستم، هنوز به خاطر مسأله‌ای که در جاهلیت رخ داده اینگونه به جان هم می افتید؟!

با شنیدن این بیانات همگان دریافتند که از شیطان فریب خورده و در دام حیلۀ دشمنان گرفتار شده‌اند. لذا گریستند و روی یکدیگر را بوسیدند و از آنچه گذشته بود از یکدیگر عذر خواستند.

صفحات کُتبِ سِیَر و تراجم مشحون از این قبیل مناظرات و فتنه‌اندازیه‌ها از سوی یهود

است که بطور اختصار، به پاره‌ای از آنها، که مهم‌تر بودند، اشارت رفت. حال که سخن به اینجا رسید بی‌مناسبت نیست تا درباره‌ی یکی از سرشناسان مدینه که در امر دعوت پیامبر - ص - از هیج کارشکنی دریغ نوزیدند، توضیحاتی داده شود.

عبدالله بن ابی بن سلول، سرور مدنیان بود و همه به او احترام می‌گذاشتند. اوس و خزرج در حل اختلافات خود به او رجوع می‌کردند و حکم وی پذیرفته همه بود. اما با ورود پیامبر - ص - به مدینه رونق بازار عبدالله، به کساد گرایید. پیش از این قرار بود وی را به سمت فرمانروایی بر مدینه منصوب بدارند اما حالا ورق برگشته بود. عبدالله که گرایش روزافزون مدنیان را به اسلام می‌دید خود نیز علی‌رغم میل درونی‌اش، منافقانه، اسلام آورد اما در سینه، کینه‌ی پیامبر - ص - و اسلام را می‌پرورد.

این عبدالله، بارها در جنگ و صلح و هر جا که امکان می‌یافت ولو با رواج دادن شایعات و مطالب بی‌اساس، سعی می‌کرد بر پیامبر - ص - و اسلام ضربه وارد کند اما هر بار تلاش او ناکام می‌ماند و در نهایت کار، با سرافکنندگی دنیا را وداع گفت.

تغییر قبله

بنابر نقل ابن هشام هیجده ماه از هجرت مبارک رسول الله - ص - به مدینه می‌گذشت که قبله‌ی مسلمین تغییر پیدا کرد. پیش از این مسلمانان به سوی بیت‌المقدس نماز می‌گزاردند اما از این پس فرمان یافتند که به سوی کعبه و بیت‌الحرام به نماز ایستند. گفته‌اند چون قبله‌ی مسلمانان از بیت‌المقدس به کعبه تغییر یافت، یهود که احساس می‌کردند برگ برنده‌ای را از دست داده‌اند، نزد آن حضرت آمدند و علت تغییر قبله را جویا شدند و پرسیدند: تو که می‌گفتی بر کیش ابراهیم هستی، از چه رو قبله‌ات را عوض کرده‌ای؟ اگر دوباره به سوی بیت‌المقدس نماز بگزاری ما نیز از تو پیروی و تو را تصدیق می‌کنیم. داستان این سؤال و پرسش در قرآن کریم در سوره‌ی بقره چنین آمده است:

«سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ، يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.»

تغییر قبله، در واقع یکی از مهم‌ترین حوادث تاریخ اسلام در مدینه قلمداد می‌شود.



فرستادن سفرای اسلام به دربار پادشاهان

در ذی حجه سال ششم هجری، هنگامی که ریشه نهال اسلام، در زمین مدینه استحکام می‌گرفت و بر شاخ و برگ مبارک این درخت روز بروز اضافه می‌شد و میوه‌های شیرین آن یکی پس از دیگری کام پیامبر - ص - و اصحاب بزرگوارش را حلاوت می‌بخشید، پیامبر - ص - درصدد برآمد تا با ارسال سفیران خود به دربار شاهان و فرمانروایان کشورهای همجوار آنان را به دین خود بخواند و در جهت جهانی کردن پیام آیین خویش گامی بزرگ بردارد. چنانکه نوشته‌اند پیامبر - ص - پس از صلح حدیبیه اقدام به نامه‌نگاری و ارسال سفرای خود نمود.

پادشاهان و فرمانروایان، هر یک به گونه‌ای با نامه و نمایندگان حضرت رسول - ص - برخورد کردند. فی‌المثل مقوقس فرمانروای اسکندریه، حاطب بن ابی‌بلتعه، نماینده پیامبر - ص - و کسانی را که همراه وی بودند، بسیار گرمی داشت و به نامه پیغمبر - ص - پاسخ مؤدبانه و گرم نوشت و کنیزی به نام جاریه را برای پیشکش به پیغمبر - ص - با آنها همراه ساخت که بعداً پیامبر با او ازدواج کرد.

همچنین پیامبر دحیه کلبی را به سوی هرقل فرمانروای روم فرستاد. قیصر روم به گرمی از سفیر آن حضرت استقبال کرد و به او صلح بخشید و جامه‌های گرانبها در بر او کرد. عبدالله بن حذافه سهمی را نیز به دربار خسرو پرویز شاه ایران روانه فرمود. لیکن خسرو با گستاخی تمام نامه مبارک پیغمبر - ص - را پاره کرد و گفت: او که بنده من است چنین نامه‌ای به من می‌نگارد! رسول خدا - ص - چون از جسارت خسرو آگاه شد بر او نفرین کرد که حکومتش منقرض گردد. خسرو پرویز نیز به باذان والی خود بر یمن نامه‌ای نوشت تا دو نفر را روانه حجاز سازد تا محمد - ص - را دستگیر کنند و پیش او بیاورند! باذان پیرو دستور خسرو پرویز دو نفر را به مدینه فرستاد و پیامبر - ص - از طریق وحی به آن دو آگهی داد که شیرویه پسر خسرو، پدر را از تخت به زیر کشانده و به قتل رسانده است. این حادثه در دهم جمادی الاولی سال هفتم هجری برابر با سال ۶۲۹ م. اتفاق افتاد.

همچنین سلیط بن عمرو عامری را به سوی هوذة الحنفی صاحب یمامه فرستاد و بنا به قولی شجاع بن وهب اسدی را به سوی حارث بن ابی‌شمر الغسانی شاه دمشق روانه فرمود

و العلامین الحضرمین را به سوی منذر حاکم بحرین گسیل داشت. و عمرو بن عاص را به سوی فرمانروایان عمان فرستاد و حارث بن عمیر را به سوی دست نشانده هرقل بر بُصری روانه کرد. همچنین آن حضرت نمایندگانی به سوی حاکمان یمن و برخی نقاط دیگر فرستاد. نجاشی و مسیلمه کذاب نیز از کسانی بودند که پیامبر - ص - به سوی آنها هم نمایندگانی فرستاد و پیامبر - ص - نجاشی، فرمانروای حبشه و مردمش را به اسلام دعوت کرد و از آنها خواست که مهمانانش را گرامی بدارند.

نامه‌هایی که پیامبر - ص - به فرمانروایان کشورها و بلاد مختلف نگاشته هر کدام ویژگی‌های خاصی دارند از میان این نامه‌ها بی‌مناسبت نمی‌بیند تا نامه رسول گرامی اسلام را به خسرو پرویز نقل کند. آن حضرت چنین نگاشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد فرستاده خدا به کسری بزرگ ایران. درود بر آن که پیرو هدایت گردید و به خدا و فرستاده‌اش گروید. من تو را به دین خدای - عز و جل - فرا می‌خوانم.

من فرستاده خدا به سوی تمام جهانیانم تا آن را که زنده است بیم دهم و حجت را بر کافران تمام گردانم. اسلام بیاور تا در امان بمانی و اگر به دعوت من پشت کنی، گناه مجوس بر گردن تو است.

ابلاغ سوره براءت در سال نهم هجری

در سال نهم هجری، پیغمبر - ص - ابوبکر را به عنوان امیرالحاج بر مسلمین تعیین فرمود تا مراسم حج را بجا آورد. این حج در حالی انجام می‌گرفت که مشرکان هم می‌توانستند آزادانه حج را مطابق آیین خود بجا آورند.

ابوبکر به همراه ۳۰۰ نفر از مسلمانان راهی سفر حج گردید. در همین اثنا سوره براءت نازل گردید که با صراحت به نقض پیمان میان رسول خدا - ص - و مشرکان فرمان داده بود. تا قبل از این طرفین پیمان بسته بودند که هیچ کس را از زیارت کعبه باز ندارند و در ماه حرام ذی‌حجه باعث ترس کسی نشوند. علاوه بر این پیامبر - ص - با برخی قبائل عرب پیمانهای موقتی نیز بسته بود که با نزول سوره براءت، آن پیمانها تماماً نقض می‌گشت.

چون سوره براءت نازل شد، به آن حضرت عرضه داشتند: کاش این سوره را به ابوبکر



می‌رساندی تا بر مردم در حج ابلاغ کند؟ اما آن حضرت پاسخ داد: این سوره را فقط باید کسی از اهل بیت خودم به مردم ابلاغ نماید. آنگاه علی بن ابوطالب - ع - را فرا خواند و به او فرمود: این سوره را بگیر و در «یوم‌النحر» هنگامی که همگان در منا گرد می‌آیند بر آنها بخوان. از این پس باید همه بدانند که هیچ کافری به بهشت داخل نگردد و بعد از امسال هیچ مشرکی نمی‌تواند برای گزاردن حج به مکه بیاید و کسی نباید برهنه طواف کند و هر که را با پیامبر عهد و پیمانی است آن پیمان تا مدت قرارداد شده، به قوت خود باقی است.

علی - ع - متعاقب فرمان پیغمبر - ص - بر غضباء، شتر رسول خدا - ص - سوار شد و خود را در راه به ابوبکر رساند. ابوبکر با دیدن علی - ع - پرسید: تو امیری یا مأمور؟ علی فرمود: مأمورم. در مکه ابوبکر با مسلمین حج بجا آورد و چون «یوم‌النحر» فرا رسید، علی - ع - به پا خاست و فرمانهای پیامبر - ص - را بر مردم ابلاغ کرد و مطابق فرموده خدا، چهار ماه به مشرکان مهلت داد تا خود را به مامن و بلاد خویش رسانند و تأکید کرد کسانی که با پیغمبر - ص - عهد و پیمانی دارند آن عهد و پیمان تا مدت تعیین شده بقوت خود باقی است. از آن سال به بعد دیگر نه مشرکی به حج آمد و نه کسی برهنه به طواف کعبه رفت.

گروشی عمومی به اسلام

از این پس، مردم و قبائل عرب به مسلمانی گردن نهادند و هر قبیله گاه جمعی و گاه با اعزام نمایندگان خود به پیشگاه رسول خاتم - ص - دین اسلام را می‌پذیرفتند. پیامبر - ص - نیز با اختصاص دادن جا و مکان به آنها و پذیرایی از هیأتها می‌کوشید تا اصول آیین اسلام را بر آنها عرضه بدارد و آنها را از صمیم دل به دین اسلام علاقه‌مند و پای‌بند کند.

گاه بزرگان و سران این هیأتها با حضرت به بحث و مناظره می‌پرداختند و حضرت با صبر و حوصله و بردباری مثال زدنی خویش به پرسشهای آنها پاسخ می‌گفت و جسارتهای آنها را تحمل می‌کرد و به ارشاد آنها می‌پرداخت.

برخی که از قریحه شاعری نیز برخوردار بودند، به مناسبت حال اشعار و ابیاتی می‌سرودند، بطوری که می‌توان از اشعار سروده شده در این صحنه‌ها، کتابی در خور فراهم نمود. گاه نیز میان شاعران اعزامی با هیأتها و شعرای مسلمان نظیر «حسن بن ثابت»

مناظرات شعر با شکوهی رخ می‌داد و سخنوران مسلمان با استفاده از بهترین تعبیرات ادبی، به دفاع از اصول و ارزشهای دین حنیف اسلام می‌پرداختند و گونه‌ای متعالی از شعر و ادب متعهد و جهت‌دار را در جریده روزگار به ثبت رسانده‌اند.

از جمله نوشته‌اند وقتی «وَقَدْ تَمِيمٌ» خدمت پیامبر - ص - شرفیاب شدند «زبرقان بن بدر» شاعر آنها با کسب اجازه از پیامبر - ص - چکامه‌اش را خواند. یکی از ابیاتی که وی سروده بود چنین بود:

نحن الكرام فلا حی یعادلنا
منّا الملوك وفینا تنضب البیع

حسان در آن هنگام حضور نداشت، لذا پیامبر - ص - کسی را سراغ او فرستاد و چون حسان حاضر شد به فرمان پیامبر - ص - در مقام پاسخگویی به اشعار زبرقان ایستاد و قصیده‌ای شورانگیز انشاد کرد که چند بیت از آن چنین است:

ان الذوائب من فھر و اخوتهم	قد بینوا سنة للناس تتبع
یرضی بهم كل من سریرته	تقوی الاله وكل الخیر یصطنع
قوم اذا حاربوا ضرّوا عدوهم	أو حاولوا النفع فی أشیاعهم نفعوا
اکرم بقوم رسول الله شیعتهم	اذا تفرقت الأهواء والشیع

پس از آن که حسان چکامه خود را به پایان رساند یکی از بزرگان تمیم گفت: همه چیز برای این مرد (محمد) فراهم است، خطیبش از خطیب ما زبان‌آورتر و شاعرش از شاعر ما سخنورتر و صدایشان از صدای ما رساتر است. آنگاه اسلام آوردند.

علاوه بر وفد تمیم، وفد عامرین، وفد سعد بن بکر، وفد عبدالقیس، وفد طئی، وفد بنی حنیفه، وفد مراد، وفد زبید، وفد کنده، وفد همدان، وفد مزینه، وفد نجران، وفد دوس، وفد طارق بن عبدالله، وفد تجیب، و دهها هیأت دیگر به خدمت رسول گرامی اسلام - ص - شرفیاب شدند و به دست مبارکش اسلام آوردند.

تاریخ‌نگاران مسلمان این سال را به خاطر کثرت هیأت‌هایی که برای گرایش به اسلام به مدینه می‌آمدند «سنة الوفود» نام نهاده‌اند. بدین ترتیب شبه جزیره عربستان رفته رفته به آیین اسلام گردن نهادند و شعاع دایره اسلام رو به گسترش رفت و وعده الهی تحقق یافت که: «اذا جاء نصر الله والفتح ورأیت الناس یدخلون فی دین الله أفواجا فسبح بحمد ربك واستغفره



انه كان تواباً.»

پیامبر - ص - در سوگ ابراهیم

روز سه‌شنبه دهم ربیع الأول سال نهم هجری مطابق با سال ۶۲۱ م. شاهد وفات ابراهیم پسر رسول خدا بود. ابراهیم از ماریه قبطیه به دنیا آمده بود و به هنگام وفات هیجده ماه داشت. وی را در قبرستان بقیع به خاک سپردند. بطور اتفاق، در همان روز خورشید گرفت و مردم بین خود گفتند که خورشید به خاطر مرگ ابراهیم گرفته است. اما رهبر آزاده اسلام با آن که در کمال اندوه و اوج ناراحتی بود فوراً جلو این خرافه را گرفت و با کلام دلنشین خود فرمود: خورشید و ماه دو نشان از نشانه‌های خدایند که برای مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند. به این ترتیب آن حضرت مردم را برای خدا، و نه برای خود، تربیت می‌کرد و هر لحظه از زندگیش می‌کوشید از آن خدا باشد.

در ماه شعبان همین سال یکی از دختران پیغمبر - ص - به نام «ام کلثوم» نیز شربت مرگ را نوشید و چشم از جهان فرو بست.

پیامبر در سال نهم هجری همچنین عده‌ای از یاران خود را به عنوان عمال صدقات به سوی نقاطی که مردمانش قبول اسلام کرده بودند روانه فرمود.

● پی‌نوشتها:

- ۱- «یس و القرآن الحکیم ... فأعشیناهم فهم لا یُبصرون.»
- ۲- تاریخ هجرت را مشهور مورخان در صبح جمعه ۲۸ صفر سال اول هجری ضبط کرده‌اند.
- ۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹۵.
- ۴- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۶.
- ۵- حشر: ۹.